



کشتی و برجام و خوشحالی مردم



ابراهیم عمران

روزنامه نگار

سال‌های آغازین اصلاحات، جمله‌ای از مرتضی‌مردیها در روزنامه جامعه، همیشه در ذهنم جاری و ساری است. آن هم برای مخاطبی که در ابتدای دانستن مسائل سیاسی و تحلیل‌اش است، شنیدن چنین بیانی کمی جای تعجب داشت. ایشان در مقاله با مصاحبه‌ای گفته بودند، اگر حالیه از تلویزیون مسابقات وزنه‌برداری زنان پخش شود و ازسویی دیگر، میتینگ سیاسی در ورزشگاه آزادی برقرار باشد؛ گرایش مردم بیشتر به سمت آن رویداد ورزشی است. هرچند این نگره در دورانی گفته شده بود که غلظت خون بسیاری از ما سیاسی مثبت به بالا بود، ولی جای واکاوی فراوانی داشت از منظر جامعه‌شناختی و دانستن روحیات عامه مردم. انگاره‌ای که هرچه بیشتر پیش رفتیم، درستی و صحت آن آشکارتر شد. اما چه شد که یاد این گفته افتادم. جناب دبیر رئیس فدراسیون کشتی، در جلسه با نمایندگان مجلس نگره‌ای را مطرح کردند که جای تأمل بیشتری دارد. ایشان گفتند مردم ما با پیروزی و قهرمانی کشتی‌گیران بیشتر خوشحال می‌شوند یا اینکه برجام امضاء شود؟ و نیک مشخص است که از قبل جواب ایشان چیست. چرایی اینکه عده‌ای اینگونه می‌اندیشند زیاد شاذ و پیچیده نیست. چه که مردم و بالمآل توده، آن را آنچنان نمی‌شناسند. به‌حم هموطنان در رنج و سختی این سال‌ها از پیروزی دوبنده‌پوشان شاد می‌شوند. آن‌هم در زمان تقریبی شش دقیقه‌ای که روی تشک هستند این دلاورمردان، آدرنالین خون‌شان چنان بالا می‌رود که مشتاق آن هستند در کشتی وقت‌اضافه‌ای هم وجود می‌داشت که با چاشنی گزارش «هادی عامل» این سرخوشی ادامه‌دارتر می‌شد، ولی رئیس موفق کشتی ما آگاه نیستند که مقایسه امر سیاسی با امر ورزشی، آنچنان به صواب و ثواب نیست. چه که اولی، در بستری خاص و دومی، در زمینه‌ای دیگر کارکردهای خود را دارا هستند. در اینکه ایشان گفته‌اند برای کاهش آسیب‌های اجتماعی از ورزش حمایت کنید، هیچ شکی نیست و هر دلسوز اجتماعی‌ای نیز آن را تایید و توصیه می‌کند. ولی در همان جمله اضافه کردند که برای توسعه منطقه‌ای و ملی نیز ورزش می‌تواند جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. این نگرش کمی از حقیقت دور است. چگونه می‌توان انتظار داشت با قهرمانی در ورزش و در اینجا کشتی، توسعه منطقه‌ای و ملی اتفاق افتد؟ اصولاً تعریف توسعه منطقه‌ای و ملی چیست؟ نمی‌توان واژگان متفاوت از معنا را کنار هم نهاد و نتیجه دلخواه از آن مستفاد کرد. در فقره برجام شاید ایشان تحلیل شخصی خاصی داشته باشند، به‌عنوان یک شهروند عادی که دست بر قضا دارای کرسی ریاست فدراسیون هستند، ولی بسط آن دیدگاه به‌خصوص به امری غیر مرتبط دارای اشکال است. ایشان آیا پیش و پیمایشی انجام داده‌اند که مردم از امضای برجام خوشحال نمی‌شوند؟ مردم‌بما هورمده چه جایگاهی در انگاره‌های فکری ایشان دارند. همان مردمی که از قهرمانی کشتی‌گیران به‌وجد می‌آیند هم‌زمان می‌توانند از حل بحرانی در سیاست خارجی کشور خوشحال شوند. با این تفاوت که با حل هر مسئله خارجی، نتیجه و ثمرش به سود مردم و لامحالہ کلیت کشور است. ادامه این مقایسه زیاد به صلاح نیست؛ که یاد مقایسه هنگام اکران فیلم «جدایی نادر از سیمین» و مقایسه‌اش با «خراجی‌ها» تداعی می‌شود. می‌ماند ذکر این نکته که مدیریت درست و شاید کمتر دارای اشکال ایشان در امر ورزشی، نمی‌تواند سبب شود که در امور سیاسی هم صاحب دیدگاه و نظر شوند. آن‌هم دیدگاهی که عموم مردم آن را در دفعات مختلف در انتخاب‌های گوناگون نپسندیدند. جناب دبیر در ملاقات با رئیس‌جمهور گویا کت‌شان را فراموش کردند که ببوشند و از فردی قرض گرفتند؛ و بعد به شوخی گفتند وقتی ایشان کتی نمی‌پوشد، دیگر راحت شدند. حال در جلسه مجلس با کتی شبک در تربیون، این مقایسه را انجام دادند که نشانه‌های بدن و حرکات آن هم بماند برای تحلیل‌های دیگر که شاید نشان از نشانه‌گذاری فردی‌شان برای آینده سیاسی و نه ورزشی‌شان باشد. به‌هر حال همانطور که گفتند، تالش کردند فدراسیون کشتی را از مسائل سیاسی دور نگه دارند، امیدواریم در نگرش‌ها و دلبستگی‌های سیاسی‌شان نیز چنین باشند. که هر مقایسه‌ای لاجرم درست از آب در نمی‌آید. آنچه مردمی‌ها سده‌ده پیش گفت، از سواد و دانش سیاسی اجتماعی‌اش برخاسته بود که سبب‌ساز تداعی این خاطره ماندۀ در ذهن شد. این مقایسه اما دارای پشتوانه مطالعاتی متقن نیست که دلائل‌اش در این مقال نمی‌گنجد...

خدا را باید وجدان کرد



معرفی کتاب

خدا، مرگ و زمان
نویسنده: امانوئل لویناس
مترجم: احسان قاسم‌خانی
انتشارات: نی
قیمت: ۴۶۰ هزار تومان



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

فلسفه‌اولی است». در اینجا نیز او وقتی سراغ این مفاهیم می‌رود درکی متفاوت از آنها عرضه می‌دارد. این البته امری بی‌سابقه نیز نیست و می‌دانیم که میان برخی از مقولات طرح شده در این کتاب با دیگر آثار لویناس همپوشانی‌هایی وجود دارد.

زمان و دیگری

از لویناس کتابی دیگر نیز به فارسی ترجمه شده است با عنوان «زمان و دیگری». در آن کتاب لویناس می‌گوید نباید به زمان همچون تنزلی از جادوانگی ببندیشیم، بلکه بهتر آن است زمان را نوعی رابطه تصور کنیم یا آن که، فی‌نفسه غیرقابل شبیه‌سازی است؛ یعنی چیزی مطلقاً دیگری است و به شبیه‌سازی از طریق تجربه تن نمی‌دهد. به بیانی دیگر نزد لویناس زمان رابطه‌ای است با آنچه‌فی‌نفسه نامتناهی است و به ادراک‌تن نمی‌دهد. سوآلی که اینجا ممکن است پیش آید این است که وضع آن نامتناهی در این رابطه چگونه خواهد بود؟ لویناس می‌گوید این نامتناهی از این دیگری، هنوز باید این امر را تاب آورد که ما آن را با اشاره انگشت‌مان به‌سوش در ضمیر اشاره‌ای این –مچون شیئی ساده- نشان دهیم، یا این رنج را تحمل کند که برای مشخص کردنش، حرف تعریف معین یا نامعینی را به آن بیافزاییم. به زعم لویناس این معضل در رابطه با امرنا-دیدنی، فقط از ضعف شناخت‌بشری برنی‌آید، بلکه ناشی از ناپسندگی چنین شناختی در نسبت با نامتناهی مطلقاً دیگری نیز است. از این منظر، زمان هموارگی رابطه-رابطه‌ی اشتیاق و انتظار است.

نه به خدای مفهومی

حال بیایم و در وهله بعد به سراغ آن نامتناهی برویم یعنی «خدا». لویناس البته برهانی برای اثبات وجود خدا اقامه نمی‌کند و اصلاً این مسئله او نیست. به همین دلیل هم هنوز کسانی او را مدافع دین و خدا و دسته‌ای ملحد می‌دانند. نزد لویناس اما بحث اصلی این است خدا مربوط است به حوزه اخلاق. به یاد آوریم که او اخلاق را مقدم بر هستی‌شناسی و فلسفه می‌دانست و بنابراین اینجا نیز وقتی به خدا می‌اندیشد خدایی را مد نظر می‌آورد که در روابط میان انسان‌ها می‌توان آن را پدیدارشناسی کرد. چنین خدایی از جنس «باید»ی مقدس است که برهان‌پذیر نیست بلکه الهام‌دهنده است. لویناس با خدای مفهومی کاری ندارد و می‌گوید گواهی‌دان به خدای یک اندیشه نیست بلکه یکی عمل است که در رابطه من با دیگری منکشف می‌شود. در چنین تفسیری وجدان اخلاقی که سوزۀ درون خود حس می‌کند به‌نوعی ظهور و وجهی از صدای خدا است. بنابراین شاید بشود گفت اندیشه لویناس یادآور آن سخن مشهور مایستر اکهارت است: «خدایا مرا از خدا نجات بده».



کتاب «خدا، مرگ و زمان» اثری فلسفی است که بر اساس درس‌گفتارهای امانوئل لویناس، متفکر فرانسوی لیئوناییی تبار در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ در دانشگاه سوربن فرانسه تدوین شده است. این درس‌ها شرح و تفسیر سه واژه‌اند: خدا، مرگ و زمان. بخش اول این کتاب به دو مفهوم مرگ و زمان می‌پردازد و بخش دوم به مفهوم خدا اختصاص دارد. گردآورنده این کتاب ژاک رولان از شاگردان لویناس بوده و با یادداشت‌ها و تفسیرهایی که به متن اصلی افزوده است، آن را فهم‌پذیرتر کرده است. بدین ترتیب از غموض و پیچیدگی کتاب اندکی کاسته شده است. با این همه همچنان باید با مترجم کتاب به فارسی موافق بود که نوشته است: «متن کتاب به‌هیچ‌وجه ساده نیست و سخت‌خوانی خود را در ترجمه نیز نشان می‌دهد. برای مثال شاخصه‌هایی همچون تکرار چندباره عبارات، استفاده از تک‌کلمه‌ها، جمله‌های بدون فعل و... در سرتاسر متن دیده می‌شود که برای فهم کامل مستلزم خوانشی چندباره با مکت و تامل است.»

منتقد فلسفه غرب

لویناس به طور کلی فیلسوفی منتقد سنت فلسفی غرب است اما این نقد را در بستر گفت‌وگویی خلاقانه و حتی می‌شود گفت همدلانه با فلاسفه بزرگ غربی پیش می‌برد. برای نمونه او در آغاز بسیار متأثر از هایدگر بود و نقدش بر هوسرل را نیز از هایدگر وام می‌گرفت اما بعدتر نسبت به هایدگر نیز موضعی نقادانه اتخاذ کرد زیرا از همکاری این فیلسوف دوران‌ساز با نازی‌ها اطمینان خاطر یافت. از نظر لویناس این عمل نادرست البته نافی جایگاه والای فلسفی هایدگر نیست و «وجود و زمان» را نمی‌توان به‌عنوان یکی از پنج کتاب بزرگ فلسفه غرب نادیده گرفت، اما با همه این‌ها در خدادانستن رفتار فیلسوف نیز نباید مماشات به خرج داد و درصدد توجیه آن برآمد.

لویناس در این مجموعه درس‌گفتارها هم رویکرد نقادانه‌اش را حفظ کرده و با همین روش به سراغ اندیشه‌های فلاسفه‌ای همچون هگل و هایدگر رفته است. اومی‌کوشد مفاهیم بنیادین هستی، مرگ و خدا را از منظر اخلاقی و اگزیستانسیال بازخوانی کند. اهمیت این بازخوانی در آن است که از نظر لویناس و برخلاف نظر هایدگر، «اخلاق شاخه‌ای از فلسفه نیست، بلکه

داشت. این باور، که در عصر «فراجہانی‌شدن» به منزله ایمان تلقی می‌شد، در سال‌های اخیر در واشنگتن سخت زیر آتش انتقاد رفته است. اما نکته جذاب این است که حتی آن زمان هم بسیاری افراد نسبت به این خوش‌خیالی تردید داشتند. لینچ این ماجرا را با شخصیت‌هایی پررنگ مثل لوری والاچ (فعال تجارت منصفانه) و تیم دراپر (سرمایه‌گذار خطرپذیر) روایت می‌کند.

به نوشته جانسون، در بخش‌های تازه‌تر این کتاب، ظهور ترامپ، تغییر موضع نهایی بایدن به مخالف صریح تجارت و مدعی دفاع از طبقه کارگر، و بازگشت ترامپ به کاخ سفید با تخریب گسترده‌تر نظم تجاری جهانی را روایت می‌کند.

لینچ همچنین بینشی درباره آینده ارائه می‌دهد: «نه جهانی‌گرایی بی‌مهار ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۸ برمی‌گردد و نه عقب‌نشینی کامل به خودکفایی. در عوض، کشورها و شرکت‌ها باید در جهانی پیچیده‌تر، صنعت به صنعت و محصول به محصول، تصمیم بگیرند همکاری بهتر است یا اتکا به خود. در عصر بازگشت ریسک‌های ژئوپولیتیک—از جمله ایالات متحده غیرقابل‌پیش‌بینی—ملاحظات امنیت ملی بر کارایی اقتصادی اولویت خواهد یافت.»

اما واقعاً چه اتفاقی برای جهانی شدن رخ داد؟ جوزف استیگلیتز- برنده جایزه نوبل در اقتصاد - در کتاب «مردم، قدرت و سود: سرمایه‌داری مترقی برای عصر نارضایتی» به عدم بهره‌برداری و مزیت جهانی شدن از سوی طبقات متوسط و کارگر آمریکایی شرح کاملی می‌دهد. دیوید لینچ هم همین را می‌گوید. او معتقد است که «حقیقت این است که دلدردگی از جهانی‌شدن از ابتدا ناشی از مسائل امنیتی نبود. مشکل اصلی این بود که همه از مزایای جهانی‌شدن سهم نبردند. اقتصاد کلان آمریکا از تجارت بیشتر سود برد، اما برخی مناطق کاملاً نابود شدند. همراهی این آسیب‌ها با بحران مالی و آشفتنگی زنجیره تأمین در دوران کرونا، باعث شد تمام حرف‌های زیبا درباره منافع بی‌وقفه جهانی‌شدن به‌نظر یاهو بیایند.»

دموکرات‌ها و جمهوریخواهان ضد جهانی شدن

کتاب لینچ به‌روشنی درباره تجربه آمریکا با جهانی‌شدن است و عقب‌گرد اخیر آن به دست سیاستمداران هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات؛ بایدن و ترامپ. نمونه آن را می‌توان در فسخ معامله خرید فولاد آمریکا- یو اس استیل - از سوی شرکت نیپون ژاپن دید که هم در دولت بایدن جلوی این معامله را گرفتند و هم در دولت ترامپ. قاعده‌ای که بر خلاف سازمان جهانی تجارت بود. اما در بسیاری از نقاط جهان، جهانی‌شدن نه یک «شرط‌بندی باخته» بلکه «شرطی فوق‌العاده برنده» بوده است: چین صدها میلیون نفر را از فقر بیرون کشید؛ سطح زندگی در کشورهایی مثل بلغارستان، اندونزی و تایوان در دهه‌های اخیر جهش چشمگیری داشت.

و در نهایت لینچ می‌گوید: جهانی‌شدن هنوز نمرده است. ادغام تجاری جهانی دیگر مثل دهه ۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ پرشتاب نیست، اما عقب‌نشینی کامل هم رخ نداده. طبق داده‌های بانک جهانی، سهم تجارت از تولید ناخالص جهانی همچنان در سطح پیش از همه‌گیری قرار دارد و حتی بالاتر از دوران پیش از بحران مالی است. امروز کالا و خدمات بیشتری نسبت به هر زمان دیگری مبادله می‌شود. اتحادیه اروپا نیز همچنان مدافع جهانی‌شدن است، حتی اگر گاهی سرمایه‌گذاری‌های چینی را با دقت بررسی کند یا نگران سبیل کالاهای ارزان شود.

این تفاوت تجربه‌ها—برای مناطق صنعتی آمریکا در برابر بهبود زندگی میلیاردها نفر در سایر جهان—نشان می‌دهد چرا واکنش منفی به جهانی‌شدن قابل‌درک است، هر چند خطر زیاده‌روی هم وجود دارد. لینچ هشدار می‌دهد: «وقتی آمریکا تلاش می‌کند از شرط‌بندی اشتباه بر جهانی‌شدن افسارگسیخته عقب‌نشینی کند، ممکن است بیش از حد جبران کند.»

مصرف‌کنندگان در سراسر جهان از محصولات و خدمات ارزان‌تر سود زیادی بردند؛ اقتصادها، به‌ویژه اقتصادهای پیشرفته، بیشتر از آنچه از دست دادند به‌دست آوردند. کیت جانسون در فارن پالیسی در جمع‌بندی خود بر نقد این کتاب چنین می‌نویسد: «تنها چیزی که کتاب کمتر ارائه می‌دهد، همان چیزی است که نسل‌های پیشین سیاستمداران نیز از ارائه آن عاجز بودند: نسخه‌ای عملی برای کارآمد کردن جهانی‌شدن. او پیشنهادهایی مثل اصلاحات مالیاتی یا کمک‌هزینه تطبیق تجاری برای کارگران آسیب‌دیده را تکرار می‌کند، اما این نسخه‌ها بارها مطرح شده و به‌جایی نرسیده‌اند. باین حال، فهم اینکه چرا آمریکا (و کشورهای مثل بریتانیا) نتوانستند «برد-بیرد» جهانی‌شدن را برای همه به ارمغان آورند، حیاتی است. زیرا شوک‌های بزرگ‌تر در راه‌اند: از جمله اوج‌گیری هوش مصنوعی و گذار به اقتصاد کم‌کربن. لینچ هشدار می‌دهد: «چنان‌که شبکه ایمنی آمریکا در دوران جهانی‌شدن ناکافی بود، برای این تحولات آینده هم آماده نیست.»

در واقع می‌توان گفت که «جهانی‌شدن نه پایان یافته و نه یکسره شکست خورده؛ بلکه وارد مرحله‌ای تازه و پیچیده‌تر شده است.»